

## شاه: اسلام ستیز یا اسلام گرا

**طرح مسأله :** افراد و گروه های زیادی به دنبال اسلام ستیز قلمداد کردن رضا شاه و محمد رضا شاه پهلوی بوده و هستند. تبلیغ این مدعا در دوران قبل از انقلاب توسط روحانیت ضد شاه قابل فهم (نه قابل توجیه) است، اما تبلیغ این مدعا توسط برخی افراد و گروه ها در شرایط کنونی نه قابل فهم است و نه قابل توجیه.

البته اگر قصد این باشد که اسلام و تشیع به عنوان **علت العلل مسائل و مشکلات** ایران قلمداد شود، یا همه ی مسائل و مشکلات به اسلام و تشیع فروکاسته شوند، این رویکرد تبلیغاتی قابل فهم می شود. اما شاه واقعاً چنان نبود. مهم تر از این، چهره ای که شاه- خصوصاً در آخرین کتابش قبل از مرگ- **پاسخ به تاریخ**- از خود به تصویر می کشد، نه تنها چهره ی یک پاسدار اسلام و تشیع است، بلکه مدعی ارتباط ویژه ای با ائمه شیعیان می شود که حتی مرجع تقلید مسلم و مدرس عرفان- آیت الله خمینی- هیچ گاه چنان مدعیاتی مطرح نساخته بود.

مقاله نه تنها مدعی اسلام ستیزی شاه را رد می کند، بلکه شاه را اسلام گرا به شمار می آورد. البته اسلام و تشیع شاه، اسلام بنیادگرایانه یا ایدئولوژیک نبود. بخش اول نوشتار ناظر به اسلام و تشیع شاه، به روایت محمد رضا پهلوی است. پرسش یا مسأله این است: شاه چه تصویری از اسلام و تشیع و مسلمانی خود و پدرش ارائه می کرد؟ او چه روایتی از اسلام های رقیب بر می ساخت؟

بخش دوم ناظر به رفتار شاه- به اقتفای او فرح پهلوی- در این زمینه و پیامدهای آن است. آنان بدون آن که **"بدانند"** و **"بخواهند"**، زمینه ها و بسترهای انقلاب اسلامی 1357 را پدید آوردند. آیت الله خمینی رهبر انقلاب 57 بود، اما محمد رضا شاه پهلوی نه تنها بسترهای اجتماعی آن را آماده کرد، بلکه در پدید آوردن **"گفتمان"** **"ضد غرب"** و **"اسلام ایرانی"** نقش آفرین بود. زمین را آنان شخم زدند تا شریعتی و آیت الله خمینی و دیگر نیروهای مذهبی بنرهای **"انقلاب اسلامی"** را در آن بکارند.

**یکم- حافظ تشیع و مجری تعالیم عالییه ی اسلام :** شاه ابتدا به آغاز سلطنت خود باز می گردد. از سوگندی که یاد کرده و عمل به این سوگند در تمام مدت پادشاهی اش سخن می گوید:

"هنگامی که پس از استعفای پدرم به سلطنت رسیدم، من نسبت به حفظ و صیانت قانون اساسی و مذهب شیعه ی اثنی عشری سوگند یاد کردم و از آن پس همواره در ایفای تعهد خود کوشیدم و انحرافی از اجرای تعالیم عالییه ی اسلام مبنی بر عدالت و صداقت و رأفت نداشتم و همیشه خداوند متعال را حافظ و راهنمای خود دانستم"**[1]**.

مدعی است که حفاظت و صیانت از تشیع و اجرای تعالیم عالییه ی اسلام، در تمام آن مدت، تحت حفاظت و راهنمایی خداوند متعال قرار داشته است. شاه می افزاید:

"آیا لازم است یادآور شوم که طبق قانون اساسی ایران، پادشاه حافظ و نگاهبان مذهب شیعه ی اثنی عشری است و من همواره در این زمینه کوشا و به سوگند خود سخت پایبند بوده ام... **من هرگز از انجام تعهد و سوگند خود در حفظ و صیانت مذهب شیعه ی اثنی عشری و دفاع از آن در مقابل حملات مادی گرایان، باز ننشستم"****[2]**.

این مدعای او، به توضیحی که گفته خواهد شد، مطابق با واقع است. او به شدت از شوروی و کمونیست های ایرانی- که آنان را عوامل شوروی به شمار می آورد- هراسان بود. اسلام و تشیع را سد مستحکمی در برابر هجوم آنان به شمار می آورد.

**دوم- پدر معتقد به اسلام:** شاه از پدر خود- رضاشاه- نیز چهره ای "عمیقاً خداشناس" و "معتقد به اصول دینانت" اسلام به تصویر می کشد. مدعی است که در زمان رضا شاه، هیچ لطمه ای در ساختار سیاسی به "مقام والای جامعه ی روحانیت" وارد نیامد. می گوید:

"پدرم با روحانیون قشری و مرتجع مخالف بود، نه با روحانیت. وی عمیقاً خداشناس و معتقد به اصول دینانت بود، چنان که من هستم. در زمان او به اعتبار و نفوذ معنوی و اخلاقی جامعه ی روحانیت و مقام والای آن در نظام مملکتی لطمه ای وارد نیامد... رضاشاه با روشن بینی و اعتقادات مذهبی که داشت می دانست که نقش یک رهبر تنها سازندگی مادی نیست و جامعه بدون ایمان و اخلاق پایدار نمی ماند"[3].

به این دیدگاه شاه توجه کنید: **"جامعه بدون ایمان و اخلاق پایدار نمی ماند"**. البته منظور او ایمان به خدا و موجودات رازآلود است. در جای دیگری درباره ی نیاز به دین می گوید:

"اعتقادات عمیق مذهبی، اساس زندگی معنوی و اخلاقی هر جامعه است که اگر دستخوش مادی گرایی شود، با مخاطرات بسیار روبرو خواهد شد. ایمان بهترین و موثرترین ضامن سلامت فکری جوامع بشری است که باعث می شود انسان ها به مراتب و مدارج عالی روحانی و معنوی دست یابند و از بند مادیات و خودپرستی رها شوند"[4].

**سوم- ارادت رضاشاه به امام رضا:** شاه می گوید که پدرش "احترام و اعتقاد خاص" ی به امام رضا داشت. به همین دلیل:

"رضاشاه، اسم کوچک همه ی پسران خود را با ترکیبی از نام رضا، امام هشتم شیعیان که مورد احترام و اعتقاد خاص وی بود، انتخاب کرد. او غالباً به زیارت مرقد این امام جلیل می رفت و در مرمت و تزیین بارگاهش کوشش های بسیار کرد و آن را از حال ویرانی نجات داد"[5].

این مدعای شاه از سوی دیگران نیز تأیید شده است. روزنامه ی "ستاره" به نقل از حسن زعیم نوشته است که به اصرار قوام الدوله صدری، روزی به دیدار رضاشاه می روند. رضاشاه خیلی ناراحت بوده چون حال محمد رضا (ولیعهد) خوب نبوده و بیماری سرماخوردگی او را تا بیهوشی پیش رانده بود. رضا شاه به آن دو می گوید، وقتی تب محمد رضا خیلی بالا می رود:

"دیگر طاقت نیاوردم، به اطاق مجاور رفتم و چون اعتقاد به حضرت رضا زیاد است و پیوسته توسل به اوست، در این مورد هم به او متوسل شدم. ساعتی بعد یکی از پرستارها آمد و مژده داد که رفع خطر شده، فوری سجده ی شکر به جا آوردم و چون به بالین او رفتم، دیدم شفا یافته و به کلی خطر جسته است. در اینجا شاه مثل این که می خواهد رفع خستگی کند، نفسی طولانی کشیده، فرمودند: اگر یقین داشتیم که بچه های من به گفته ی من عمل می

کنند، در وصیت خود قید می‌کردم که نسل بعد از نسل در جلو یا عقب اسم اولادهای خودشان نام رضا بگنجانند و هرگز از توسل به آن حضرت غفلت ننمایند" [6].

**چهارم- دفاع رضاشاه از اسلام در برابر مادی‌گری :** یکی از دلایل دفاع رضا شاه از اسلام- به روایت محمد رضا شاه- مبارزه‌ی با مادی‌گرایی در جامعه‌ی ایران بود. می‌گوید:

"پدرم نیز عقیده داشت که باید از مذهب در مقابل هجوم مادی‌گرایی و افکار کسانی که می‌خواهند "مساجد را با خاک یکسان کنند" دفاع کنند. اما نه به قیمت بازگشت به قرون گذشته و قبول ادعای های ارتجاعی معدودی از روحانیون که با ترقی و پیشرفت اجتماعی و فرهنگی به هر صورت مخالف بودند" [7].

رضاخان در ابتدای کار در مراسم عزاداری شرکت می‌کرد. ملک الشعرای بهار در این خصوص نوشته است:

"روز دهم محرم 1340 مطابق با شهریور 1300 خورشیدی : دسته‌ی عزاداری قزاق‌ها با یک هیأت و نظم و تشکیلات مخصوصی به بازار آمده... و خود سردار سپه نیز در حالی که سر خود را برهنه کرده بود و کلاه روی سر خود می‌پاشید در جلوی دسته دیده می‌شد. سایر افسران قزاق هم عقب سر مشارالیه به عزاداری مشغول بودند... همچنین شب یازدهم محرم دسته‌ی قزاق خانه به بازار آمد، شام غریبان گرفته بودند و خود سردار سپه سر و پای برهنه شمع به دست گرفته و مسجد جامع تهران و مسجد شیخ عبدالحسین که بزرگ‌ترین مجالس روضه خوانی آن روز بود، آمدند و یک دور، دور مجلس گردش کردند" [8].

البته برخی محققان گفته‌اند که رضاشاه برای دست‌یابی به قدرت در این زمان از اسلام استفاده‌ی ابزاری می‌کرده است. در ماجرای جمهوریت رضا شاه وقتی با مخالفت تمام عیار روحانیت مواجه شد، به قم رفت و در جلسه‌ای با آیت‌الله نائینی، آیت‌الله اصفهانی، حاج آقا حسین طباطبایی قمی، آقا عبدالحسین شیرازی، آقا میرزا مهدی خراسانی (پسر بزرگ آخوند خراسانی) و حاج عبدالکریم حائری، خطاب به آنان گفت که: "من هیچ داعیه‌ای ندارم، من خود را خادم شریعت مقدس اسلام می‌دانم" [9]. در گام بعد، در بیانیه‌ای که در نفی جمهوری خواهی و پایان بخشیدن به آن صادر کرد، نوشت:

"یگانه مرام و مسلک شخصی من از اولین روز حفظ و حراست عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مصالح مملکت و ملت بوده و هست... من و کلیه‌ی افراد و آحاد قشون از روز نخستین محافظت و صیانت ابهت اسلام را یکی از بزرگترین وظایف و نصب العین خود قرار داده و همواره در صدد آن بوده‌ایم که اسلام روز به روز به ترقی و تعالی گذاشته و احترام مقام روحانیت کاملاً رعایت و ملحوظ گردد" [10].

**پنجم- رضاشاه سرمشق مذهبی بودن:** محمد رضا شاه مدعی است که پدرش سرمشق او در باورهای دینی و عبادات بوده است. می‌گوید:

"به پیروی از سرمشق و نمونه‌ی پدرم بود که من از نوجوانی به اهمیت و تأثیر اعتقادات مذهبی و راز و نیاز با خداوند، البته تنها به صورت جملات تکراری و اجباری، پی‌بردم" [11].

ممکن است گفته شود که پدر فقط سرمشق راز و نیاز با خداوند برای فرزند خود بوده است. اما رضاشاه میان تجدد و اسلام تعارضی نمی دید. به عنوان نمونه در زمستان 1315، در مراسم عید غدیر در کاخ گلستان، خطاب به زمامداران کشور گفت:

"خیلی ها در اشتباه هستند و تصور می کنند معنی تجدد و اخذ تمدن امروزی دنیا این است که اصول دینت و شرایع را رعایت ننمایند و یا کسب تجدد و تمدن مغایرتی با دین و مذهب دارد و حال آن که اگر **مقنن بزرگ اسلام** در حال حاضر در مقابل این ترقیات عالم وجود داشت **موافق بودن اصول شرایع حقه ی خود را با وضعیت و تشکیلات تمدن امروز نشان می داد؛** متأسفانه آن افکار روشن و بزرگ به مرور زمان وسیله ی سوء استفاده ی اشخاص قرار گرفت و بالنتیجه کشور را به قهقرا کشانیدند و در سیزده قرن که هر قرن می بایستی کشور تکان بزرگی برای ترقی و تکامل به خود بدهد ساکت و عقب ماند و ما اکنون در برابر نواقص گذشته قرار گرفته و باید این خمود گذشته را جبران نماییم" [12].

**ششم- معجزات و رویاهای شاه :** مدعای شاه محدود به اعتقاد به اسلام و دفاع از تشیع نیست، او خود را مورد توجه ویژه ی ائمه ی شیعیان قلمداد می کند. این عنایت ویژه، از دوران کودکی نصیب او شده است. به موارد زیر بنگرید:

**1-6- دیدار با امام علی و نجات یافتن توسط او :** "اندکی بعد از تاج گذاری پدرم، من مبتلا به حصبه شدم و در اوج بیماری بود که شبی علی بن ابی طالب را به خواب دیدم، با وجود خردسالی می دانستم که علی، در دست راست خود شمشیر نو دم معروفش نوالفقار را داشت و در دست چپش جامی محتوی یک مایع که به من داد تا بنوشم و من چنین کردم. فردای آن شب تب من فرو نشست و حالم رو به بهبود رفت" [13].

**2-6- نجات از مرگ توسط حضرت عباس :** "اندکی بعد، در تابستان هنگامی که به زیارت مرقد امامزاده داود می رفتیم، از اسب به زیر افتادم و بیهوش شدم. همراهان تصور کردند مرده ام. ولی حتی خراشی برنداشتم. در حال سقوط از اسب بود که شمایل حضرت عباس بن علی را مشاهده کردم که دستم را گرفته حفاظتم می کند" [14].

**3-6- دیدار با امام زمان :** "به این دو واقعه، اتفاق دیگری را باید افزود. چندی بعد در کاخ تابستانی تصویر امام دوازدهم، امام غایب را دیدم. این قبیل رویاها و اندیشه های اسرار آمیز، طبیعتاً برای کسانی که از اعتقادات مذهبی عمیقی برخوردار نباشند، قابل تصور و فهم نیست" [15].

شاه پس از ذکر این موارد، تأکید می کند که این نوع امور رازآلود و اسرار آمیز، برای آنان که فاقد اعتقادات عمیق مذهبی هستند، قابل تصور و فهم نیست. بدین ترتیب، راه هرگونه انکاری پیشاپیش بسته خواهد شد. تکلیف بی دینان و ملحدان بدون بحث روشن است، برای این که آنان اساساً به این گونه امور باور ندارند. اما افراد مذهبی منکر، به دلیل عمیق نبودن اعتقاداتشان، نه فهمی از این امور دارند و نه می توانند چنین تجربه هایی داشته باشند.

**4-6- نجات از سانحه ی هوایی :** "اقلاً در چهار مورد تفضلات خاص الهی شامل حال من شد و ایمان عمیق مذهبی مرا یاری داد. نجات خود از یک سانحه ی هوایی به هنگام پرواز در حول و حوش اصفهان و بازدید از فعالیتهای احداث تونل کوهرنگ که هواپیمایم در یک ناحیه ی خطرناک دامنه ی کوهستان سقوط کرد اما آسیبی به من نرسید و نیز زنده ماندیم را... فقط مرهون رحمت خداوندی می دانم و بس" [16].

5-5- **نجات معجزه آسا از ترور:** در بعدازظهر 15 بهمن 1327، در مراسم جشن سال روز دانشگاه تهران، ناصر فخرآرایی، "چند گلوله به سوی من شلیک کرد که چهارتای آن به من اصابت کرد و خراش هایی در ناحیه ی گردن و صورت وارد آورد... شکست معجزه آسای این سوء قصد و نجات من، مرا در ایمان به این که از تفضلات و عنایات خاص خداوندی برخوردار هستم، استوارتر کرد"[17].

**هفتم- انقلاب سفید براساس تعالیم اسلامی:** شاه نه تنها خود را حافظ دائمی اعتبار و حیثیت اسلام معرفی می کند، بلکه مدعی است که انقلاب سفید براساس تعالیم اسلامی مبتنی بوده است. می گوید:

"علاوه ی بر اعتقاد شخصی، در مقام رئیس مملکت من همواره به ضرورت حفظ و صیانت و حیثیت و اعتبار آن کوشا بوده ام. تمدنی که بر پایه ی خدانشناسی و عدم رعایت اصول اخلاقی و معنوی استوار باشد، فاقد اصالت و رسالت است. **انقلاب سفید ما نیز کاملاً براساس تعالیم اسلامی مبتنی بود** که مورد احترام هر خانواده ی ایرانی است"[18].

شاه در 24 مرداد 1350 فرمان تأسیس "**سپاه دین**" را صادر کرد. شاید این حرکت یکی از شواهد او در تأیید مدعایش باشد که "**انقلاب سفید براساس تعالیم اسلامی مبتنی بود**". شاه در فرمان خود نوشت:

"نظر به این که بزرگداشت **شعائر دین مقدس اسلام و ترویج احکام دین و حفظ معنویت جامعه** پیوسته مورد توجه خاص ما بوده است و معتقدیم که جامعه ی ایرانی باید در زمینه های مادی و معنوی هماهنگ پیشرفت کند، به موجب این فرمان مقرر می داریم **سپاه دین** از مشمولان خدمت وظیفه ی عمومی که در رشته های دینی و علوم و معارف اسلامی تحصیل کرده اند تشکیل شود و به اجرای وظایف خود بپردازد. مسئولیت اجرای این فرمان و اداره ی سپاه دین به عهده ی سازمان اوقاف خواهد بود".

آیت الله خمینی در 21 آبان 1350 این عمل شاه را هم طی بیانیه ای، توطئه ای استعماری قلمداد کرد و نوشت:

"نغمه ی "**سپاه دین**" در شرایطی ساز می شود که دستگاه جبار هر روز ضربه های پیگیری به پیکره ی اسلام وارد می کند، و دست جنایتکار اسرائیل را در تمام شئون اقتصادی، سیاسی و نظامی ایران بازگذاشته است. بسیاری از علمای اعلام، خطبای عظام، محصلین علوم اسلامی و ملت شریف ایران در زندان، تبعید و تحت شکنجه به سر می برند، و جوانان غیور وطن خواه، اعدام و تیرباران می شوند و یا مقدمات محاکمه و اعدام آنها فراهم می شود... اینجانب به ملت محترم ایران اعلام خطر می کنم که اگر خدای نخواست، ایادی اجانب و دشمنان اسلام در این **مقصد شوم و کمرشکن** توفیق پیدا کنند، اولا علمای اعلام و وعاظ و مروجین اسلام را کنار زده، و ثانياً اسلام و احکام آسمانی آن را محو و نابود می نمایند. **خطر این سپاه نامیمون** که باید در خدمت استعمار، جمیع حقایق اسلام را به نفع آنها توجیه و تاویل کند، بزرگترین خطری است که مسلمین و در راس آنها علمای اعلام با آن مواجه شده اند... این نقشه ی خطرناک را کشیده اند تا به خیال باطل خود دست علمای اعلام و مبلغین را کوتاه کرده و اسلام را به وسیله ی عمال خود بازیچه قرار دهند و اساس دیانت را برچینند تا به مقصد خود که قبضه کردن تمام ذخایر کشور است برسند، و ملت مسلم را عقب مانده و استعمارزده نگه دارند... اینک بر مسلمین غیور و خصوص نسل جوان روشنفکر است که با کمال جدیت از این نغمه ی ناموزون خائمانسوز اظهار تنفر کنند... با نام فریبنده ی "**سپاه دین**" می خواهند دین و استقلال کشور را پایمال کنند"[19].

**هشتم- به عظمت رساندن مرقد امام رضا :** شاه مدعی است که عظمت یافتن حرم امام رضا و جهانی شدن آن در دوران او صورت گرفته است. می گوید:

"در زمان سلطنت من، آستان قدس رضوی و مرقد حضرت رضا به اوج عظمت و اعتلا رسید و در شمار مهمترین بنیادهای مذهبی جهان اسلام قرار گرفت. نوسازی آستان قدس رضوی مرهون نذور و وجوهی بود که شیعیان، از جمله خود من، به این بنیاد تقدیم می داشتند"[20].

**نهم- مخالف صریح اصول مقدس اسلام :** یکی از وظایف شورای نگهبان جمهوری اسلامی ، تشخیص مخالفت قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی با اصول مقدس اسلام است. فقیهان خود را مکلف به اجرای "اصول مقدس اسلام" می دانند و اساساً هدف جمهوری اسلامی را همین قلمداد می کنند. اما شاه قبل از این که چنین نهادی به وجود بیاید می گوید:

"آنچه امروز در ایران انجام می شود صریحاً مخالف اصول مقدس اسلام است...آرزومندم که این اشخاص هر چه زودتر متوجه خطاهای خود بشوند و به راه راست بازگردند و دریابند که انقلاب امروز ایران در راه خدا و قرآن نیست، بلکه در خدمت بدکاران و بداندیشان است. آنها به روشنی می بینند که اکنون همه ی آشوبگران حرفه ای مخالفین دیانت و اسلام به اردوی آنان پیوسته اند"[21].

**دهم- حمایت روحانیت حقیقی از شاه :** شاه مدعی است که روحانیت همیشه پشتیبان حکومت او بوده است. فقط تعداد اندکی روحانی دسته دوم مخالف او بوده اند. البته شواهد و قرائن زیادی برای این مدعای شاه می توان عرضه کرد که در ادامه بدان اشاره خواهیم نمود . به عنوان نمونه می گوید:

"هنگامی که در بهار 1357 برای زیارت مرقد امام هشتم شیعیان به مشهد رفتم، جمعی کثیر از روحانیون وفاداری و پشتیبانی خود را نسبت به من ابراز داشتند و در این شهر مقدس با استقبالی عظیم روبرو شدم"[22].

**یازدهم- روحانیت حاکم، روحانیت درجه دوم است :** شاه روحانیتی که پس از انقلاب زمامداری سیاسی را در دست گرفت، روحانیت درجه دوم و فاجعه آفرین به شمار می آورد. می گوید:

"میان رهبران جامعه ی تشیع، اتحاد نظر وجود ندارد. کسانی که به نام جامعه ی روحانیت بر ایران حکم می رانند، اقلیتی کوچکتر از روحانیون متعصب و درجه دوم بیش نیستند که به کلی از آرمانها و تعالیم مقدس اسلام به دورند...ارباب و وحشت و تفتیش عقاید و آرا مانع آن شد که مراجع روحانی علناً در مورد فجایعی که به نام اسلام صورت می گیرد اظهار نظر و قضاوت کنند"[23].

**دوازدهم- دل نگران اصول و تعالیم دین مقدس اسلام :** به گفته ی شاه، اعمال آیت الله خمینی زیان آور و مخالف صریح اصول و تعالیم دین مقدس اسلام است. خمینی ایران ضامن صلح و امنیت خاورمیانه را ویران می سازد و این امر برای کل جهان اسلام زیان آور است:

"ورشکستگی کامل و خونین "آن شخص" ممکن است برای دین اسلام به طور کلی، به خصوص مذهب شیعه زیانها و مخاطرات بسیار در پی داشته باشد. ویرانی یک کشور توانای اسلامی که ضامن صلح و امنیت خاورمیانه بود، چگونه می تواند برای دنیای اسلام زیان آور نباشد؟ افکار مالیخولیایی دیکتاتوری خمینی که به یاری تئی چند

از همدستانش اکنون بر ایران حکومت می کنند کاملاً و صریحاً مخالف اصول و تعالیم دین مقدس اسلام است" [24].

سیزدهم- مارکسیستهای اسلامی : شاه در اواخر دهه ی چهل و پنجاه عنوان "مارکسیستهای اسلامی" را برای مخالفان خود- خصوصاً گروه های چریکی- برگزیده بود. در اینجا شروع این پدیده را به حرکت اعتراضی خرداد 1342 باز گردانده و مدعی است که این برساخته ی التقاطی طی ده سال بعدی درست شد ، رشد کرد و در نهایت با انقلاب 1357 بر کشور مسلط شد. می گوید:

"در ده سال متعاقب این حوادث بود که "مارکسیسم اسلامی" در ایران پدیدار شد. برای هر مسلمان معتقد این ترکیب غیر قابل تصور است زیرا مارکسیسم مکتبی است مبتنی بر مادی گرایی مطلق و نفی و انکار وجود پروردگار و دین را "افیون و مخدر ملتها" می خواند. خوشبختانه در میان روحانیون فقط آشوبگران و متفکران مالیخولیایی یافت نمی شود، بسیاری آنها را که جداً و صمیمانه به رسالت معنوی و روحانی و اخلاقی خود در اعتلای انسان ها ، عمل می کنند. اما این گروه نتوانستند مانع فعالیت مارکسیستهای اسلامی بشوند که تصور می کنند می توان میان کمونیسم و اسلام تلفیق و تألیفی به عمل آورد... چگونه می توان بر اندیشه های مالیخولیایی و عوام فریبانه ی کسانی که می خواهند کمونیسم را با اسلام تلفیق کنند و سخنان پیامبر خدا را هم تراز نوشته های ضد دیانت قرار می دهند، صحنه نهاد" [25].

در این که سازمان مجاهدین خلق ایندولوژی ای برساخته بود که در همدلانه ترین شکل می توان آن را "خوانش مارکسیستی اسلام" نام نهاد، شک و تردیدی وجود ندارد. آن زمینه ها در نهایت به تغییر ایندولوژی سازمان و ترور جمعی از همزمان مسلمان سازمان منتهی شد. گفتمان چپ، گفتمان مسلط بود و نواندیشان دینی آن دوره- عموماً- تفسیر/روایت هایی چپ از اسلام عرضه می داشتند. اما دو خطا در سخن شاه وجود دارد، نه همه ی مخالفان او را می توان "مارکسیستهای اسلامی" قلمداد کرد، نه آیت الله خمینی و طرفدارانش کمترین نظر مثبتی به کمونیسم داشتند. شاه باز در این مورد می گوید:

"برای من که عمیقاً خداپرست و متدین هستم، حتی تصور تلفیق میان معنویت مذهبی و مادی گرایی مطلق مارکسیسم میسر نیست. مارکسیسم اسلامی چیزی نیست جز جمع اعداد. مگر نه این است که لنین و پیش از او مارکس مذهب را افیون توده ها می خواندند... چه طور می توان قبول کرد که انقلابی هم از مرام اشتراکی الهام بگیرد و هم از دیانت مقدس اسلام که مادی گری را به هر شکل و هر نوع و هر صورت محکوم می کند؟ چطور می توان آیات مقدس قرآن و سخنان پیامبر اسلام را با نوشته های متفکرینی که هدفشان مبارزه ی با دین و اشاعه ی مادی گری بوده است در یک سطح قرار داد" [26].

واقعیت این است که اصطلاح "مارکسیست های اسلامی" پس از محاکمه ی خسرو گل سرخی بسیار در رسانه های رژیم شاه متداول شد. این گروه دوازده نفره- از جمله خسرو گل سرخی و کرامت الله دانشیان- به اتهام سوء قصد به جان شاه، فرح و ولیعهد در دی ماه 1353 محاکمه شدند. محاکمه ی آنان از تلویزیون ملی پخش می گردید. گل سرخی به عنوان یک مارکسیست- لنینیست ، در دفاع شجاعانه ای که به قیمت جانش تمام شد، اسلام و مارکسیسم را به نوعی با یکدیگر ترکیب کرد و گفت: "من که یک مارکسیست- لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستیم و آن گاه به سوسیالیسم رسیدیم". او ضمن مقایسه ی خود با امام حسین، او را

"شهید بزرگ خلق های خاورمیانه" در مبارزه ی با یزید نامید. از حضرت علی به عنوان "نخستین سوسیالیست جهان" یاد کرد و گفت:

"زندگی مولا حسین نمودار زندگی اکنونی ماست که جان بر کف، برای خلق های محروم میهن خود در این دادگاه محاکمه می شویم. او در اقلیت بود. و یزید، بارگاه، قشون، حکومت و قدرت داشت. او ایستاد و شهید شد. هر چند یزید گوشه ای از تاریخ را اشغال کرد، ولی آنچه که در تداوم تاریخ تکرار شد، راه مولا حسین و پایداری او بود، نه حکومت یزید. آنچه را که خلق ها تکرار کردند و می کنند، راه مولا حسین است. بدین گونه است که در یک جامعه ی مارکسیستی، اسلام حقیقی به عنوان یک روبنا قابل توجیه است. و ما نیز چنین اسلامی را اسلام حسینی، و اسلام علی را تأیید می کنیم" [27].

شاه با استناد به چنین سخنانی- و نوشته های سازمان مجاهدین خلق- بخوبی از اصطلاح مارکسیست های اسلامی برای کوبیدن مخالفان خود استفاده کرد. حتی در آخرین روزهای عمرش، در پاسخ به تاریخ، بارها بدان استناد کرد و تا آنجا پیش رفت که مدعی شد "مارکسیست های اسلامی" بر ایران حاکم شده و راهگشای تسلط شوروی بر ایران خواهند بود.

**چهاردهم- اسلام ضامن رعایت حقوق زنان :** اسلام قرن ها پیش از کشورهای توسعه یافته حقوق زنان را به رسمیت شناخت و حقوق زیادی برای زنان قائل شد. اجباری کردن چادر در ایران پس از انقلاب نیز عملی نارواست، باید زنان در پوشش آزاد باشند و اگر زنانی مایل به چادر بر سر نهادن بودند، مجاز به این عمل باشند:

"اسلام و قرآن، برخلاف آنچه غاصبان کنونی حکومت و قدرت در ایران تصور و عمل می کنند، مخالف احترام و رعایت حقوق زنان نیست. حقوق زن در اسلام، به مراتب بیش از آن است که غالباً تصور می شود. از جمله ی این حقوق مسلم، یکی استقلال کامل مالی و حق اداره ی ثروت و دارایی شخصی است که تا این اواخر در بسیاری از ممالک مترقی اروپایی به طور کامل وجود نداشت. ما با الهام از فرهنگ و تمدن کهن ایرانی که برای زنان مقامی والا قائل شده و با الهام از فلسفه و معنویت اسلام، عقیده داشتیم که باید در جامعه ی نوین ایران برای زنان ایرانی سهم و مقامی فراخور تعداد و امکانات آنان به وجود آورد، و به این راه رفتیم...دین مقدس اسلام نیز مخالفتی با حقوق سیاسی و اجتماعی ندارد...اکنون بار دیگر چادر در ایران عملاً اجباری به خاوران و مادران ما تحمیل شده...اگر بعضی از زنان، خود آزادانه بخواهند چادر به سر کنند، امری طبیعی است و من هرگز مخالف آن نبوده ام" [28].

درباره ی زنان یک اختلاف اساسی میان آیت الله خمینی و شاه به وجود آمد که گذشت زمان نشان داد حق با شاه بود. شاه به دنبال تصویب حق زنان به عنوان انتخاب کننده و انتخاب شونده ی در انتخابات بود. آیت الله خمینی هر دو را ده ها بار "برخلاف ضروری قرآن و اسلام و شریعت محمدی" اعلام کرد. اما پس از انقلاب، هر دو را به رسمیت شناخت و عین اسلام اعلام کرد. این یکی از مهمترین موارد و بهانه های "اسلام ستیز" نشان دادن شاه در سال های 1342 و 1343 بود، اما این امر یا نشان دهنده ی "استفاده ی ابزار روحانیت از اسلام علیه شاه" بود، و یا نشانگر تحول فکری بعدی فقیهان که هر دو را به فرمان آیت الله خمینی پذیرفتند.



**پانزدهم- اسلام، دین عدالت و انصاف و رحمت و مروت و معنویت** : بنابر ادعای شاه، آن چه آیت الله خمینی و دیگر فقیهان در ایران به اجرا نهاده اند، "اسلام واقعی" نیست. شاه تفاوت اسلام حقیقی و اسلام آیت الله خمینی را به شرح زیر بازگو کرده است:

"اسلام، دین عدالت و انصاف و رحمت و مروت است. در حکومت اسلامی امروز ایران، نه از عدالت نشانی است، نه از انصاف و نه از عفو و رحمت. هرچه هست نفرت و انتقام و کشتار است که هیچ ارتباطی با معنویت دین اسلام ندارد. نظام امروزی ایران صریحاً خلاف شرع مقدس و مخالف اسلام است. هم چنان که دوران تقیث افکار و عقاید، به زیان مذهب کاتولیک تمام شد، متأسفانه این خشونت‌ها و جنایتها نیز ممکن است به زیان اسلام باشد. من تردید ندارم که اسلام واقعی، احترام به تعالیم مقدس دین حنیف است، نه خشونت و تعصب و بی‌اعتنایی به عدالت. آیا سلب آزادی و حقوق زنان و تجدید تعدد زوجات را می‌توان موافق روح اسلام دانست؟ برعکس، آزادی زنان و برابری حقوق آنان با مردان و حرمت به شئون اجتماعی و انسانی آنان است که با اصول واقعی اسلام توافق دارد. آیا تازیانه زدن و سنگ باران کردن و دست بردن، به این بهانه که از قرون وسطا رایج بوده، اسلامی است و کوشش برای اعتلا و تربیت انسان‌ها و اتخاذ سیاست عفو و گذشت و جوانمردی، مخالف اسلام" [29].

شاه تا آنجا پیش می‌رود که که تفسیر خود از اسلام را متکی بر متون معتبر دینی به شمار آورده و تفسیر آیت الله خمینی و پیروانش از اسلام را منفعت طلبانه، و تبدیل دین به بازیچه قلمداد می‌کند. می‌گوید:

"برداشت من از اسلام، همواره دقیق و مستند به متون معتبر بوده است، حال آن که شخص حاکم بر قم [آیت الله خمینی] و بعضی دیگر از "روحانیون" ایران دین را به نفع شخصی و مادی و اغراض و هوی و هوسهای خود تفسیر و به بازیچه ای تبدیل نموده اند. نص صریح قرآن و روح و معنویت اسلام شدیداً کینه و نفرت و انتقام و آدمکشی و غارت و دزدی را که از زمستان 1357 تاکنون بر ایران نگون بخت حکومت دارد محکوم می‌کند. اساس عصاره ی اسلام چیزی جز عدل و انصاف نیست و انقلاب شاه و ملت که برای تحقق عدالت اجتماعی و مشارکت ملی بنیان نهاده شد، مستقیماً از اصول و تعالیم اسلام الهام گرفته است" [30].

**شانزدهم- بخت زندگی ایرانیان در سایه ی اسلام** : برخلاف آنان که همه ی مسائل و مشکلات تاریخی ایرانیان را به حمله ی اعراب به ایران و مسلمان شدن ایرانیان تقلیل می‌دهند، از نظر شاه، اسلام آوردن ایرانیان عامل فلاکت آنها نبوده، بلکه بخت با ایرانیان یار بود که اسلام آوردند و همیشه از این منبع کسب فیض کرده اند. می‌گوید:

"بخت بزرگ ایرانیان این بود و هست که در پرتو روحانیت و معنویت تعالیم مقدس و مترقی اسلام زندگی می‌کنند و در مراحل دشوار زندگی اجتماعی و تاریخ خود همواره از این منبع کسب فیض کرده اند. همه ی کسانی که برای تحقق و پیشرفت انقلاب اجتماعی و ملی کوشیدند، می‌دانستند و می‌دانند که تلاش آنها دقیقاً منطبق با تعالیم عالی اسلام و ملهم از آن بوده است و باید از این جهت مفتخر و سربلند باشند" [31].

**هفدهم- اسلام ایرانی** : تا حدی که من اطلاع دارم هانری کربن اولین فردی بود که تشیع را به عنوان اسلام ایرانی مطرح ساخت. کربن به ایران رفت و آمد داشت. با افرادی چون داریوش شایگان، سید حسین نصر و علامه ی طباطبایی نیز رابطه داشت. گفت و گوهایی میان او و طباطبایی صورت گرفت که بعدها منتشر شد. بر من

روشن نیست که شاه تا چه اندازه از این نظریه و مباحث آنان اطلاع داشت. اما او در پاسخ به تاریخ، تشیع را برساخته ای ایرانی به عنوان سپری در برابر تهاجم اعراب معرفی می کند. می گوید:

"در سال 652 میلادی اعراب به ایران حمله کردند و تسلط آنان بر کشور ما در حدود دویست سال طول کشید. اما در حقیقت ایرانیان اعراب را تحت نفوذ و سلطه ی خود در آوردند. ایرانیان از یک سو اصالت فکری خود را با تدوین اصول مذهب شیعه عنوان کردند و از پذیرفتن استیلای خلفای عرب سرباز زدند و از طرف دیگر فرهنگ غنی ایرانی را از دستبرد و تسلط خارجیان نجات دادند" [32].

شاه در ادامه از نوع دیگری از یاری رساندن ایرانیان به خاندان پیامبر اسلام سخن گفته است. مدعی او این است که ایرانیان بنی امیه را سرنگون ساخته و خاندان بنی عباس را جایگزین آنها کردند. می گوید:

"در زمینه ی سیاسی، نقطه ی آغاز تجدید استقلال ایران، قیام ابومسلم خراسانی بود که با سپاهی از ایرانیان، خاندان عباسی را که از احفاد پیامبر اسلام بودند، بجای بنی امیه بر تخت خلافت نشاند و بغداد را پایتخت آنان قرار داد" [33].

شاه در توضیح تاریخ ایران به تهاجم مغول ها به ایران پرداخته و توضیح می دهد که در دوران تسلط آنها:

"بخشی بزرگ از میراث علمی ایرانی و اسلامی را منهدم گردید. مغولان آداب و سنن زندگی مدنی و فرهنگ ایرانی و اسلامی را از میان بردند" [34].

نکته ی مهم در سخن او، همراه آوردن دو عنصر "ایرانی و اسلامی" در کنار یکدیگر است.

**هجدهم- تشیع عامل یکپارچگی ایرانیان:** اقوام مهاجم یکپارچگی و وحدت ایران را از بین برده بودند. محمد رضا پهلوی می گوید که شاه اسماعیل- نخستین پادشاه صفوی- :

"بار دیگر به وحدت ایران تحقق بخشید...و به منظور تأمین یکپارچگی سیاسی و معنوی ایرانیان تشیع را به عنوان مذهب ایران اعلام و برقرار کرد" [35].

باز هم شاهد تبیینی مثبت از نقش تشیع در وحدت و یکپارچگی ملی ایران از سوی شاه هستیم.

**نوزدهم- معجزه، نه توهم و خیال:** شاه این سخنان را وقتی بیان کرد که خود از قطعی بودن مرگ خود به دلیل ابتلای طولانی به بیماری سرطان آگاه بود. مدت ها از زمانی که امید به بقا را از دست داده بود می گذشت. چه دلیلی می توانست وی را به دروغ گفتن برای مذهبی نشان دادن خود در وقت مرگ وادار کند؟

برای فرد یا گروهی که همه ی امور را به ماده تقلیل می دهند، این نوع مدعیات "دروغ گویی محض" یا حاصل "توهمات" خواهد بود. اما لزوماً یک انسان مذهبی یا مسلمان یا شیعه نیز همه ی این نوع مدعیات را باور نخواهد کرد. شاه که خود به این امر وقوف داشت و با انکارهای اورینا فالاجی- در گفت و گوی با او- روبرو شده بود، رویاهای خود را معجزات واقعی، نه "توهم" و "خیال" به شمار می آورد.

"من کاملاً تنها نیستم ، چون من به وسیله ی نیروی دیگری همراهی می شوم که دیگران آن را حس نمی کنند. همان نیروی مرموز در من، و من همچنین پیام هایی نیز دریافت می کنم . پیام های مذهبی و من خیلی خیلی مذهبی هستم و من به خدا ایمان دارم و همیشه هم گفته ام که اگر خدا نبود، ما مجبور بودیم که او را خلق می کردیم ! آه من واقعا برای بیچاره هایی که به خدا ایمان ندارند ، متاسفم . شما نمی توانید بدون خدا زندگی کنید. من با خدا از زمانی که خدا آن رویاها را به من داد... هرکس می داند که من رویاهایی داشته ام... خیلی از مردم به آن عقیده ندارند. حتی پدرم هم آن را قبول نداشت . او هیچ وقت آن را قبول نکرد. او همیشه در این مورد می خندید. به هر حال خیلی از مردم- اگرچه محترمانه - از من سوال می کردند که آیا مطمئن هستم که آن ها وهم و خیال نبوده است . جواب من خیر است. خیر ، برای این که من به خدا ایمان دارم . به این حقیقت که من به وسیله ی خدا انتخاب شده که یک ماموریتی را به پایان برسانم. رویاهای من معجزه هایی بوده اند که کشور را نجات داده اند. دوران سلطنت من کشور را نجات بخشیده و این به خاطر این بوده که خداوند در کنارم بوده... خواب های مذهبی ، بر پایه ی تصورم و خواب هایی که من می دیدم مربوط به این بود که در دو یا سه ماه آینده چه اتفاقی خواهد افتاد . من نمی توانم به شما بگویم که این خواب ها در چه موردی بودند. آن ها لزوما چیزهایی نبودند که به شخص من مربوط شوند. آن ها در مورد مسایل داخلی کشورم بودند و بنابراین باید محرمانه باقی بمانند. شاید اگر من به جای لغت "خواب" "احساس قبل از وقوع" را به کار ببرم . شما حرف مرا بهتر درک کنید . من به این نوع احساس ها عقیده دارم . من این نوع احساس ها را مرتباً دارم.. شما باید به معجزات ایمان داشته باشید" [36].

هم اکنون اگر در کشور ما فقیهان یا احمدی نژاد و تیم همفکرانش مدعیاتی از نوع بند ششم بیان نمایند، به وسیله ی اکثر رسانه ها- خصوصاً مخالفان جمهوری اسلامی- به تمسخر گرفته خواهند شد. اگر آیت الله خامنه ای مدعی دیدار با امام دوازدهم شیعیان شود، جنجالی رسانه ای علیه او از سوی همگان به راه خواهد افتاد. اما شاه در رژیمی که مدعی "تجدد آمرانه" بود، به عنوان پادشاهی که به دنبال تمدن بزرگ بود، بارها و بارها رویاها و مکاشفات و معجزات شخصی اش را بازگو کرد [37].

منبع: رادیو زمانه، 1390 / 11 / 14

#### پاورقی ها:

- 1-- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، به کوشش شهریار ماکان، نشر البرز، ص 344 .
- 2- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، صص 203-202.
- 3- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، صص 51-50.
- 4- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 204.
- 5- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 51.
- 6- سید رضا نیازمند، شیعه در تاریخ ایران ، شیعه چه می گوید و چه می خواهد ، انتشارات حکایت قلم نوین، صص 411-410.

- 7- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، صص 51- 52.
- 8- ملک الشعراى بهار، احزاب سیاسى ایران ، ص
- 9 و 10 - داستان دومین جمهوری ایران، مجله ی ره آورد، شماره ی 35.
- 11- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 53.
- 12- سیروس غنى ، ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها ، ترجمه ی حسن کامشاد ، انتشارات نیلوفر ، ص 419.
- 13- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 53.
- 14- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 53.
- 15- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، صص 53- 54.
- 16- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 54.
- 17- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 55.
- 18- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 51.
- 19- روح الله خمینی، صحیفه ی امام ، جلد 2 ، صص 396- 398.
- 20- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 58.
- 21- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، صص 345- 346.
- 22- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 345.
- 23- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، صص 481- 482.
- 24- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 484.
- 25- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، صص 138- 139.
- 26- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، صص 230- 231.
- 27- دفاعیات خسرو گلسرخی. همچنین: نظم نوین، شماره ی 7 ، نیویورک ، شهریور 1364.
- 28- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، صص 199- 200.
- 29- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 487.

- 30- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، صص 203-204.
- 31- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 204.
- 32- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 16.
- 33- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 16.
- 34- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 17.
- 35- محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ ، ص 19.
- 36- رجوع شود به لینک:

<http://www.shahrzadnews.org/index.php?page=2&articleId=64&Language=en>

37- فیلم تصویری این سخنرانی در لینک زیر قابل مشاهده است:

<http://www.youtube.com/watch?v=aV1I3jW8E2A>